

اصحاب فیل

آیا ندیدی خدای تو با اصحاب فیل چه کرد ؟ آیا
پروردگارت نقشه آنها را نقش بر آب نکرد ؟ دسته-
های مرغان را بسوی آنها فرستاد ، مرغها با انداختن
سنگ آنها را مثل علف جویده (یا فضله حیوانات)
نمودند قرآن کریم سوره فیل

اواخر دوران جاهلیت و فترت ، مبارزات بین یهود و نصاری
بمنتهای شدت خود رسیده بود « ذو نواس » پادشاه یمن که با علاقه فراوانی
از یهودیت دفاع میکرد ؛ در این بین نصاری بی تقصیر قریه نجران از
توابع یمن را بقتل رسانیدند و وضعی آتش زد (۱) و میکوشید که بر
قدرت و سطوت یهود بیفزاید .

قیصر روم و نجاشی سلطان حبشه که نصرانی مذهب بودند ، در مقابل
این پیش آمد ساکت ننشسته و با اشاره قیصر روم نجاشی لشکری بریاست
« ابرهه بن صباح » بعنوان خونخواهی « اصحاب اخدور » بیمن فرستاد .
ذو نواس که در اثر قطع روابط اقتصادی با تاجر مسیحی روم و

(۱) قرآن کریم در سوره اخدود بداستان اشاره میکند .

حبشه و سایر نقاط عیسوی نشین، ورا کد کردن تجارت یمن؛ محبوبیت خود را از دست داده بود و مخصوصاً در بین تجار و کسبه نا راضیهای فراوانی داشت؛ باسانی مغلوب ابرهه شد، یهودیها که اصولاً پول را بر همه چیز مقدم میدانند و با آمدن ابرهه، بازار از ر کود بیرون می‌آمد، خیلی روان تسلیم شدند، و از این لحاظ در این منطقه و مناطق حبشه و حجاز و نجد خیال نجاشی و ابرهه آسوده شد و ابرهه با اجازه نجاشی بتخت ریاست یمن تکیه زد.

چیزی که خاطر اینها را ناراحت داشت جمعیت بت پرستانی بودند که عده قابل توجهی در این مناطق وجود داشته و مخصوصاً در قسمت حجاز بقدر کافی قدرت داشتند و فرصت بسیار مناسبی که در هر سال در اجتماع مکه بدست می‌آوردند و از آن اجتماع کم نظیر بِنفع تحکیم پایه های قدرت خود استفاده میکردند، خوف آن میرفت که اینها هم روزی علم مخالفت را برافرازند، ابرهه و نجاشی راستخت ناراحت داشت.

کعبه در اثر آن احترام و تقدسی که داشت برای اعراب از بسیاری جهات اهمیت شایانی داشت از لحاظ اجتماعی و سیاسی برای نزدیک شدن طوائف مختلفی که در احترام و تعظیم این خانه و اشتراک عقیده داشتند بهترین وسیله محسوب بود.

و برای اهل مکه بالخصوص ارزش اقتصادی قابل توجهی داشت و رویهم رفته این مطلب کم و بیش مکه را محسود اجتماعات دیگر کرده بود و همه مشتاق بودند که نقشه ای طرح کنند چنین

مرکز اجتماعی داشته باشند که هم از لحاظ معنوی وهم از جهت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مفید باشد

بدست آوردن چنین موقعیت کار آسانی نیست بعلاوه قرنهای تبلیغات مذهبی ، احتیاج بیک ریشه محکم و پایه ای آسمانی دارد ، خانه کعبه بدست خلیل الرحمن و پسر بزرگوارش با امر و اراده خدا ساخته شده ، برای اینکه در قلوب مردم منزلتی داشته باشد ابراهیم خلیل علیه السلام دعا نموده ، خدا قلوب مردم را در مقابل آن خاضع کرده و علاقه بآن خانه گرچه بصورت بتکده ای در آمده است با آب و گل قلوب آمیخته است .

ابراهیم ابن صباح اشرف با غفلت از تمام این سوابق ، بطمع جلب مردم به یمن ، دست بساختن يك معبد بنام قلیس و بنقل لغت نامه ده خدا «افلیس» زد بخيال خود تمام عوامل جلب افکار را در آن بکار برد از نظر ظاهر ، عمارت کم نظیر و راستی جالب بود ، و اسم نجاشی که نسبتاً محبوبیتی داشت بر سر آن گذاشت ، خود و سران مملکت بسیار از آن عمارت تجلیل و احترام میکردند و برای اینکه شعاع این مرکز ثقل را از یمن با طرف بکشاند مبلغین زبر دستي تربیت نمود و مطالب مخصوصی بآنها تدریس شد که در بلاد مختلف عرب و غیر عرب بمردم گفته شود ، بالاخره عده ای ولو برای تماشا هم که بود ابتداء جمع شدند و چند روزی « قلیس » وضع بدی نداشت .

بالاخره بی اساسی و نداشتن ریشه درست ، کار خود را کرد و خورده خورده از گوشه و کنار گفته گوهائی بگوش میرسید: اینجا حاجت بر آورده نمیشود ، خدا باینجا توجه ندارد ، خدای کعبه مهربان

و بخشنده است، خدای اینجا حرف شنو نیست ، این عمارت تو دل برو نیست، قلب را نمیتواند خاضع کند ، حال نمیآورد، اصلاً انسان احساس عظمت نمیکند، مثل اینکه انسان از اسائۀ ادب نمیترسد .

يك عرب از طائفۀ كنانه كه طرفدار جدی مكه بود ، بخود جرات داد و برای اینکه بی حقیقتی قلیس را ثابت کند به یمن رفت ، يك شب اجازه بیتوته گرفت، در آن شب تا آنجا که دستش میرسید درو دیوار معبد را ملوث نمود ، مخصوصاً نجاست را بنقطه های حساس که بیشتر مورد عنایت بود مالید و صبح خیلی زود بیرون رفت و در راه بچند نفر گفت شنیده ام دیشب معبد را ملوث کرده اند .

همراه انتشار انوار و اشعۀ آفتاب ، خیر تنجیس قلیس در شهر منتشر شد، مردم جمع شدند و همه از نزدیک دیدند ، عده ای که شاید مختصری اعتقاد پیدا کرده بودند شاید راستی احساساتی هم شده بودند و آنها که منافع شان در خطر بود خیلی اظهار احساسات و جوش و خروش داشتند .

شواهدی از حدس و غیره اثبات میکرد که این کار از تیپ طرفداران کعبه سرزده، بهمین جهت شعارهایی علیه خانۀ خدا هم شنیده میشد
 ابراهه زمین را کاملاً مساعد دید که آن حقد و کینه دیرینه خود را از مکۀ ، ابراز کند از آن جوش و خروش مردم استفاده کرده و با آب و تاب مخصوص ، همانجا پیشنها تخریب کعبه و دفاع از کلیسای مقدس خویش را نمود و بدنبال آن اعلان تصمیم قاطع را کرد و برای تکمیل مطلب از نجاشی اجازه و کمک خواست، و بمنظور پیشرفت کار از نجاشی

تقاضای ارسال فیل محمود مبارک را نمود.

خیلی طول نکشید که از طرف نجاشی « فیل محمود » با وسائل کمکی دیگر منجمله عده ای فیل مخرب کار آزموده و فیلداران مجرب رسیدند، بارسیدن این هالشکر ابرهه کاملاً تکمیل و آماده حرکت شد و متعاقب آن شصت هزار جمعیت برای جنگ ویک صف بلند از پیلان کوه پیکر که در جلو آنها فیل مبارک قرار داشت برای تخریب خانه خدا و حمل خاک آن به یمن حرکت کردند (۱).

در بین راه کم و بیش با مواعی که از طرف جمعیت های طرف دار مکه ایجاد میشد برخورد کردند و نقر (ویا جنانکه فرید و جدی نوشته است دو یقر) از ارض یمن و نفیل این جمیب خشمی از ارض خشم به ترتیب سر راه بر او گرفتند ولی چون جمعیت و وسائل کافی نداشتند بزودی هر دو شکست خوردند و اسیر گشتند و شکست این دو نقر که نسبتاً در بین طوائف دیگر قدرت بیشتری داشتند، سایر دسته ها را از امکان مقاومت مأیوس نمود تا آنجا که در طائف از ابرهه احترام کافی

(۱) از منابع یونانی نقل میکنند که آن ها معتقدند ابرهه از یمن بمنظور کمک بلشکر روم که در حدود شامات با ایران جنگ داشت حرکت کرده: چون قیصر روم از نجاشی خرواسته بود که در جنگ با ایران با او کمک کند نجاشی دستور داد ابرهه برود و ابرهه با شصت هزار لشکر حرکت نمود منتهی خواست از راه مکه عبور کند و میخواست در بین راه خود، کعبه را هم خراب کند و نوشته اند که موفق نشد و در مکه قسمتی از لشکرش تلف و قسمتی هم متفرق شدند.

بعمل آمد و ابورغال را هم بعنوان راهنما همراه او فرستادند (۱) و اهل مکه هم که انتظار میرفت مقاومت شدیدی بنمایند بر خلاف انتظار به فرستاده ابرهه که پیغام ابرهه را در خصوص اینکه اگر دفاع نکنید بمردم کاری نداریم و فقط خانه را خراب میکنیم گفتند: ما اصلاً خیال جنگ نداریم و قدرت آنها در ما نیست.

* * *

بمحض ورود به حوالی مکه، هر چه از اموال و مواشی از اهل مکه دیدند غارت نموده و تصاحب کردند، در بین اموال غارت شده، دو بیست شتر از شخص عبدالمطلب رئیس قریش و فرمانروای اهل مکه که بیشتر افتخارات کعبه بنام او ثبت بود بینما رفته بود. ابرهه دستور داده بود که اگر اهل مکه سر جنگ ندارند رئیس آنها برای ملاقات من باینجا بیایند عبدالمطلب ظاهراً برای گرفتن شترها و در واقع برای فهماندن بعضی مطالب به ابرهه تقاضای ملاقات را پذیرفته و توسط یکی از آشنایان ذونقر قبل از ملاقات درست پیش ابرهه معرفی شده بود: که او کسی است که نه تنها مردم مکه و مسافرین او را ولی نعمت می‌شناسند بلکه حیوانات وحشی کوههای مکه چیره خوار اویند.

قیافه گیرای او تمام فضائلی که از او گفته شده بود برای ابرهه اثبات کرد، ابهت و وقار و جلال و سیمای آسمانی او باضافه آنچه که سابقاً گفته بودند، ابرهه و اهل مجلس را وادار با احترام و تواضع نمود

(۱) این ابورغال در بین راه از دنیا رفت و در محلی بنام مغمس او را دفن نموده اند. و مسافرینی که از آنجا عبور میکنند بقبر او میزنند

ابرهه میل نداشت که در مقابل بزرگان لشکرش کسی را با خودش روی تخت بنشاند، ولی قوه قهار جذابیت عبدالمطلب او را از تخت بزیر آورودر صدر مجلس پائین تخت پهلوئی هم روی فرشی نشستند سایر حاضرین مجلس در خود باختگی دست کمی از رئیس خود نداشتند و همه سر تا پا بحر فهای مترجم که مطالب عبدالمطلب را برای مجلسیان ترجمه میکرد گوش بودند.

کم کم حرف باینجا رسیده بود که ابرهه آماده پذیرفتن تقاضاهای رئیس فریش شده است، اغلب رؤسای لشکر و حتی خود ابرهه در این فکر بودند که اگر عبدالمطلب بخواهد که دست از تخریب کعبه بردارند و برگردند چه جواب بدهند و چطور این همه زحمت را نادیده بگیرند و از هدفی که بامشقت بسیار بآن نزدیک شده اند چشم بپوشند.

تقاضای کوچک و بی اهمیت عبدالمطلب که اصلا با آن قیافه ملکوتی و آن زبان و بیان شیرین و فصیح و قیافه و سیمای بزرگمنش او مناسبت نداشت، وضع مجلس را عوض کرد، بمحض اینکه رئیس فریش گفت: فقط خواهش دارم دستور بدهی شتران مرا بمن بدهند همه حضار بلند شد و آهسته و بلند که گاهی هم بگوش خود عبدالمطلب میرسید همت او را بباد مسخره و تحقیر گرفته بودند.

خود ابرهه هم نتوانست تعجب خود را مخفی نگهدارد و با تبسمی حاکی از تحقیر گفت من از قیافه و ظاهر شما انتظار دیگری داشتم خیال میکردم شما با همتی بلند که از پیشانی شما خوانده بودم از من

میخواهی دست بتخریب کعبه که مایه شرف تو و خانواده تو و کلید روزی اهل مکه و مرکز اجتماع و سیاست شما است دست نزنم و از یغما و غارت اهل مکه بکلی دست بردارم .

ولی تقاضای شما برخلاف انتظار بسیار ناقابل و پست از آب در آمد
 > لقد اعجبتهنی اذ قدر أیتک و قد زهدت فیک حین کلمتینی < .
 قیافه شما آتشی در قلب من افروخت و خواهش کوچکت مانند آبی
 این آتش را خاموش کرد اظهارات ابرهه با اشاره دست و چشم و ابرو
 حرکت سر و کردن حضار که همه خود همین را میخواستند بگویند
 تصدیق میشد .

چند لحظه‌ای بیش؛ این وضع مجلس ادامه نداشت ، عبدالمطلب
 بایک جمله کوتاه که با یکدنیا اطمینان و قوه قلب ادا شد ، مجلس
 را بصورت تازه‌ای در آورد و بحث جدیدی بین حضار در گرفت .
 رئیس قریش گفت : من را بمال دگران چکار ، من صاحب
 شترانم و درباره آنها باشما صحبت میکنم و این خانه که میخواهی
 خراب کنی هم صاحبی دارد که خودش از تخریب آن ممانع است
 انارب الابل واللبیت رب یمنعه لست انا منه فی شیء

این جمله بقدری محکم ادا شد ، که در قلوب عده‌ای از نکته
 سنجهای مجلس اثری عمیق گذاشت و خود ابرهه هم باهمه غروری
 که داشت چیزی احساس کرد ولی برای اینکه خود را نشکند فوری
 گفت : کعبه از صولت من در امان نخواهد بود ؛ عبدالمطلب هم که
 دیگر بحث را صلاح نمیدانست فقط گفت : اینک این تو و این کعبه

و صاحب کعبه؛ گفت و از جاحر کت کرد و با گرفتن دستور رد شترها
با ابرهه برای همیشه وداع کرد .

اهل مکه بدستور عبدالمطلب همگی سر بکوه‌های مکه نهادند،
خود او با جمعی از دوستانش بکعبه آمدند مقداری دعا خوانده سپس
حلقه کعبه را (و بروایتی چهار چوب در را) گرفت و با حلقی مخصوص
بخودش گفت :

کتابخانه فیضیه

یارب لا ارجوئهم سوا کا یارب فامنع منهم حماکا

ان عد والبيت من عادا کا انهم لم یقدر و اقوا کا (۱)

از همانجا یکسره بطرف کوه حری یا ابوقبیس رفت ، در آنجا بانتظار
نشست تا به بیند که ابرهه باخانه و خدای خانه با ابرهه چه میکند .
فردای آن روز هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود که سرو صدای
لشکر ، از نزدیکیهای خانه خدا بگوش میرسید و غبار غلیظی روی
شهر مکه را گرفته بود .

فیل بزرگ « محمود » از نزدیک شدن بخانه امتناع ورزید ،
هر چه فیلبان بسرش میکوفت مثل میخی روی زمین پا بر جاتر میشد .
از جلو میکشیدند ، از عقب هل میدادند ، ولی مثل کوهی از جاحر کت
نمیکرد ؛ تاسر فیل را بجانب دیگر میگرداندند مثل باد ببحر کت

(۱) خدا یا غیر از تو در مقابل لشکر حبشه از کسی انتظار کمک نداریم ،

پروردگارا خودت این دشمن را از حریم مقدست دور کن

دشمنان این خانه همان دشمنان تواند و علی التحقیق کسی که باتو

دشمنی کند پیروزی نصیبش نخواهد شد .

می آمد و می دوید جلودار دیگری از فیلهای انتخاب کردند معلوم شد همه فیلهای در یک مدرسه درس خوانده و از یک قانون و یک دستور اطاعت میکنند.

از این وسیله مایوس شدند و بفکر وسائل دیگر افتادند .
 بیلهای، تیرها، تیرزینها ... تهیه شد؛ نزدیک بود بخانه حمله ور شوند یکدفعه صفهای منظم از مرغان کاملاً تازه و نامأنوس که به چله بطرف آنها می آمدند توجه لشکر را جلب نمود .

کران تابکران فضا را پر کرده بودند باسانی انتهای صفها دیده نمیشد و این تعجب موقعی اوج گرفت که مرغها خیلی نزدیک و پائین آمدند و دیدند همه بطوریکه نواخت یک سنگ ریزه در منقار و طبق بعضی تواریخ دو عدد هم به چنگال گرفته اند، مثل اینکه مأموریتی دارند، تحت یک فرمان نظامی مرموز مثل یک فوج سر باز کاملاً تربیت شده درست بالای سر لشکر ابرهه قرار گرفتند .

تواریخ معتبر و روایات زیاد چنین ضبط کرده اند: مرغها درست مثل طیاره های بمب انداز که بامدرن ترین وسائل اندازه گیری مجهز کار میکردند سنگ ریزه را بسر هر کس میانداختند از زیر شکم مر کوب بیرون میرفت لشکر را درست بمباران کردند و حتی کسی ننوشته یکی از آنها در هدف گیری اشتباه کرده و سنگ را بجای دیگر انداخته باشد .

بدین ترتیب صاحب خانه با موجودات کوچکی از نوع مرغان ریز که مسلح بحر بهای سنگ و کل بودند بچنگ لشکر مجهز و جراری

که از بهترین حر به‌های تخریب‌روز (فیلپهای کوه پیکر) همراه داشتند رفت
 و شاید در مدتی کمتر از یک دقیقه با یک فرمان، لشکر مرغان، یورش برده
 با یک رگبار سنگ ریزه تمام لشکر مخالف را از بین برداشتند،
 این مرغ‌ها هر یک موکل یک نفر بودند و ما موریت خود را درست دانسته
 و انجام دادند.

مینویستند مرغ موکل ابرهه (یا شخص دیگری) او را در میدان هدف
 قرار نداد، برهه فرار کرد و با هزاران زحمت خود را بنجاشی رسانید،
 هنوز مشغول بیان داستان بی سابقه بود یک مرتبه دید یکی از آن مرغ‌ها
 بالای سرش موجود است مرغ را بنجاشی نشان داد و هنوز قصه را تمام
 نکرده بود که هدف سچیل آن مرغ واقع گردید و برای همیشه چشم
 از دنیا فرو بست و عجب اینست که طبق بعضی از تواریخ نام مقتول هم
 روی آن سنگ ریزه‌ها نوشته شده بود (۱)

اصل وقوع این حادثه و صحت قضیه از مسلمیات تاریخ دنیا مخصوصاً

(۱) بعضی از تواریخ مینویسند که پس از شروع سنگ باران عده‌ای
 فوری جان دادند و بقیه لشکر متفرق شدند در بین راه هم عده‌ای تلف شدند
 و بسیاری از آن‌ها هم مبتلا بامراض گوناگون شدند و حتی روایتی از عایشه
 موجود است که میگوید من دونفر از مردانی که در آن واقعه شرکت داشته
 و کور شده بودند ملاقات کردم و جزئیات قصه را از آن‌ها پرسیدم و مجمع البیان
 روایتی از امام صادق (ع) نقل کرده که تمام لشکر تلف شدند و فقط
 یکی فرار نمود و همان موقعی که مشغول نقل داستان بود مرغی رسید و سنگ
 ریزه‌ای بر سرش انداخت و او فوراً جان سپرد.

تاریخ اسلام است تا آنجا که آنسال را عربها تا زمان هجرت بنام ۴۱ الفیل مبدء تاریخ قرار دادند و هزارها بیت شعر و نثر در ادبیات عرب آن روز مربوط باین قضیه موجود است و لغت نامه دهخدا مینویسد مستشرقین ابتدا این داستان را جزء داستانهای محلی عربها میدانستند ولی اخیراً از منابع یونانی، هم مطلب را بدست آورده اند

یکی از ادله متقن صحت این داستان، اینست که وقتی سوره قرآن در این باره بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد با اینکه کفار مکه گوش بزنگ بودند که در گفته های پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه که از آسمان برایش فرو می آمد؛ کوچکترین ایراد پیدا کنند تا آن را دستاویز کرده و گاه را کوهی کنند و وسیله هو قرار دهند و اگر در این داستان یک ذره اشکال وجود داشت و یا احتمال کذب در آن میرفت کفار بلحن قاطع و جدی قرآن خورده گیری میکردند ولی یک تاریخ هم ننوشته که یک نفر از این بابت کوچکترین اعتراض را کرده باشد؛ در تاریخ نزول این سوره هنوز عده ای از مردم بودند که خود شاهد قضیه بوده و از جزئیات حادثه مشاهدات خود را برای مردم نقل میکردند.

بعضی تواریخ مینویسند که از آن سنگ ریزه ها که مرغان انداختند در زمان های بعد و حتی در موقع انتشار اسلام که تقریباً پنجاه و پنج سال میگذشت در پیش بعضی از مردم موجود بوده و حتی تواریخ مخالف هم که قضیه بضرر آنها بوده است اصل حادثه را انکار نکرده اند بلکه بمطلب صورت عادی و طبیعی داده و خواسته اند تلف لشکر را مستند بیک مرض مسری بدانند ولی خواننده محترم بعد از این خواهد دید که

اصلا این قضیه بغیر از اعجاز و خرق عادت توجیه پذیر نمیباشد .

تحلیلی در داستان

قطع نظر از اینکه قرآن این حادثه را يك موضوع خارق العاده و اعجاز معرفی کرده و با صرف نظر از قضاوت مورخین اسلامی و طرفداران مکه که همه مدعی اعجاز مطلب هستند و امری خارق العاده می دانند.

از تجزیه متن تاریخ بر می آید که حادثه را بهیچ وجه بوضع عادی و علل و اسباب ظاهری نمیشود توجیه نمود.

زیرا اگر بخواهیم در چهارچوبه افکار مادی و علل و اسباب طبیعی فکر کنیم اصلا قابل باور نیست که روی جریان طبیعی اینهمه مرغ یکدفعه بدون هدف همراه شده باشند همه مثل هم سه عدد سنگ برداشته و هم قول و هم قرار بطرف یکنقطه معین آمده و بالای سربك جمعیت که تنها همه نفسهای آنها برای رمیدن اهلی ترین مرغها کافی است تاچه رسد به نعره سواران ؛ شیهه اسبان ، سر و صدای پیلان ، صدای سم هر کبها ، طنین رجزها ، و مرغها از تمام این سرو صداها وحشت نکنند و با آن دقت هدف گیری کنند ، و هدف بزنند و پس از انجام وظیفه باز باهم حرکت کرده بروند .

و انگهی مگر یکدانه سنگ کوچک که از بالا پائین میافتد چه نیروئی دارد که جا بجا انسان را بکشد و به تعبیر قرآن مثل گاه جویده نشخوار حیوانات یا مثل روث حیوانات (عصفه اقول) نماید

مگر این سنگ ها چه فشاری داشته که از پوست و گوشت واستخوان سرتا پای يك انسان عبور کند و از زیر شکم اسب بیرون آید .
اگر راستی تصادف بوده چرا یکدانه از آن سنگها بسریکنفر از اهل مکه نیفتاد ؟ چرا در بین راه رفت و برگشت بیکنفر دیگر سوء قصد نکردند ؟ چرا اینمرغان به شهر دیگری نرفتند . و جای دیگری دیده نشدند ؟ و اگر غیر از اینست چرا یکنفر مورخ نوشته است ؟ و صدها چرای دیگر .

آیا ما حق نداریم نسبت بمسلمانهایی که تحت تأثیر افکار مادی میشوند و با یکدنیا جهالت به تقلید بعضی از مورخین که برای حفظ آبروی ملت و دین خود ؛ این اثر آسمانی را با امراض آبله و وبا توجیه کرده و مرغهای قرآن را همان میکربهای مرض شمرده اند ، اظهار تنفر نموده و آنها را سرزنش کرده به کوتاه فکری و .. نسبت بدهیم .

مگر این باور کردنی است که این مرض فقط برای يك روز آنهم مخصوص يك عده بیاید و بیکی از اهالی مکه سرایت نکند و مثل بارانی از آسمان دريك نقطه ببارد ، و همانجا فرو رود ، تازه اگر مرضی هم بچنین وضع و خصوصیت پیدا شود تحقیقاً از آیات خداست و حساب معجزه و خرق عادت باید برای آن باز شود .

و بصرف اینکه لشکر ناپلئون هم در موقعیکه مسکورا محاصره کرده بود گرفتار مرض عمومی گشت و یا در وقتیکه عکارا تحت فشار

محصره قرار داده بود مرض مسری عمومی آنها را و ادار بترک محاصره نموده، نمیشود صدها نکته حساس موجود در این حادثه را نادیده گرفت، در صورتیکه در دو حادثه ناپلئون، در شهر مسکو و عکاهم م رض موجود بود ولی در داستان ابرهه منحصر بملشکر او بود، خواننده محترم در پایان اینداستان یکدفعه بادقت این سوره مبارکه را قرائت نماید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاصْحٰبِ
الْفِیْلِ اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَہُمْ فِیْ تَضٰیلٍ وَّ اَرْسَلَ عَلَیْہِم طَیْرًا اَبٰیہِ
لَہُمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّیْلِ فُجِعَ لَہُمْ کَذٰلِکَ مَا کُوِّنَ۔

در این مقاله کتابهای تاریخ حمیب السیر، ناسخ التواریخ، سیره ابن هشام، قصص قرآن، تفسیر المیزان، تفسیر مجمع البیان، تفسیر برهان، مقدمه تفسیر البیان، دائرة المعارف فرید وجدی، لغت نامه دهخدا مورد استفاده بوده است.

پرتال جامع علوم انسانی
مطالعات عربی